



## درس فارغ فقه استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

موضوع کلی: القول فيما يجب فيه الخمس - الخامس: مايفضل عن مؤونه السنه تاريخ: ۳ بهمن ۱۳۹۴

موضوع جزئی: مقام سوم: بحث در موارد استثناء- ما ملك بالخمس او الزکوة مصادف با: ۱۲ ربیع الثانی ۱۴۳۷

جلسه: ۵۳

سال ششم

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

### خلاصه جلسه گذشته

بحث در تعلق خمس به مالی بود که به عنوان خمس یا زکات به کسی داده شده است؛ عرض شد مشهور معتقدند «ما ملک بالخمس او الزکوة» متعلق خمس نیست. چند دلیل بر قول مشهور اقامه شده که دو دلیل را ذکر کردیم و هر دو را مورد اشکال قرار دادیم؛ دلیل اول این بود که بر این مال عنوان فائده صدق نمی‌کند. این دلیل رد شد. دلیل دوم این بود که بر فرض هم عنوان فائده بر این مال منطبق باشد، باز ادله خمس این را شامل نمی‌شود چون مقصود از فائده‌ای که موضوع خمس است آن فائده‌ای است که در ملک شخص داخل شود. به عبارت دیگر موضوع خمس اموال شخصی است نه اموال عمومی لذا ادله خمس شامل مانحن فیه نمی‌شود. این دلیل هم مورد قبول واقع نشد و رد شد.

### دلیل سوم: استحاله شمول ادله خمس

دلیل سوم این است که اساساً ادله خمس، شامل چیزی که به سبب خمس یا زکات ملک کسی شود نمی‌شود و این محال است؛ در دلیل اول و دوم به دو جهت دیگر مستدل می‌خواست شمول ادله خمس را نسبت به مانحن فیه منکر شود. در دلیل اول گفته شد ادله خمس شامل مانحن فیه نمی‌شود چون عنوان فائده بر آن منطبق نیست، در دلیل دوم هم اشکال به شمول ادله خمس بود به این جهت که مانحن فیه هر چند عنوان فائده هم بر آن منطبق شود اما این، آن فائده‌ای نیست که موضوع ادله خمس می‌باشد.

اما در دلیل سوم اصل شمول را محال می‌داند؛ می‌خواهد بگوید اصلاً محال است ادله خمس شامل «ما ملک بالخمس او الزکوة» بشود؛ ادعای استحاله می‌کنند. مبنای این استحاله هم یک مطلب کلی است و آن این که اخذ حکم در موضوع خود آن حکم محال است. یعنی وقتی یک قضیه‌ای وارد می‌شود و یک حکمی بیان می‌شود، این یک موضوع دارد و یک محمول دارد؛ مثلاً شما می‌گویید: «الصلاة واجبة». اینجا وجوب به عنوان حکم دارد بر این موضوع حمل می‌شود. اگر آن چیزی که می‌خواهیم در قالب این قضیه بیان کنیم یعنی حکم را در موضوع خود همین حکم اخذ کنیم، این محال است. نمی‌توانیم مثلاً بگوییم صلاتی که واجب است به شرط فلان واجب است. اخذ حکم در موضوع خود آن حکم محال است؛ چون اول باید حکم بر این موضوع ثابت بشود و بعد در رتبه بعد، الصلاة الواجبة را موضوع برای یک حکم دیگری قرار بدهیم. از این تعبیر می‌کنند به «استحالة اخذ الحكم فی موضوع نفسه»؛ این یک کبرای کلی است و حرف درستی هم است؛ مستدل ادعا می‌کند این مسئله در مانحن فیه پیش می‌آید.

اگر ما بخواهیم ادله خمس را نسبت به مانحن فیه شامل بدانیم، معنایش این است که حکم را در موضوع خودش اخذ کردیم و هذا محال؛ برای اینکه ادله خمس در مقام جعل و تشریح وجوب خمس‌اند. شما ادله خمس را ملاحظه بفرمایید

اعم از آیات و روایات، اینها در صدد اثبات وجوب خمس در بعضی از امور هستند. پس ابتدا باید اصل وجوب بیان شود بعد در رتبه بعد در مورد چیزی که بالخمس مملوک قرار می‌گیرد و واقع می‌شود، تعیین تکلیف کنیم. اینکه ما یُملکُ بالخمس، خمس دارد یا ندارد، این بعد از اصل جعل و تشریح خمس است.

اگر ما بخواهیم بگوییم ادله وجوب خمس شامل «ما یُملکُ بالخمس» هم می‌شود، این بدان معناست که حکم به وجوب خمس در مانحن فیه موضوع برای نفس وجوب خمس شود و هذا محال.

شما می‌خواهید بگویید به مقتضای ادله خمس، «ما یُملکُ بالخمس» هم متعلق خمس است، اگر بخواهد این دلیل شامل این مورد شود یعنی کَانَ گفته «ما یُملکُ بالخمس یجبُ خمسُه» در حالی که حکم نمی‌تواند در موضوع خودش اخذ شود؛ و محال است.

پس در دلیل سوم در واقع ادعای استحاله شمول ادله خمس نسبت به مانحن فیه می‌شود از این باب که اخذ حکم به شیء در موضوع خود آن حکم محال است. یعنی در دلیل سوم اصل امکان شمول را زیر سوال می‌برد. می‌خواهد بگوید ثبوتاً ممکن نیست. در دلیل اول و دوم در مقام اثبات، شمول ادله خمس را مورد اشکال قرار داد، اینجا اشکال متوجه مقام ثبوت است؛ می‌خواهد بگوید ممکن نیست ادله خمس شامل ما نحن فیه شود.

این دلیل قهراً فقط در مورد «ما یُملکُ بالخمس» کارایی دارد و مربوط به «ما یُملکُ بالزکاة» نمی‌شود. اگر این دلیل تمام باشد نهایتش این است که عدم خمس را در «ما یُملکُ بالخمس» ثابت می‌کند اما در «ما یُملکُ بالزکاة» ثابت نمی‌کند.

#### بررسی دلیل سوم

به نظر ما این دلیل هم محل اشکال است به دو جهت:

**اولاً:** با توجه به پاسخی که به دلیل اول و دوم دادیم، معلوم می‌شود اینجا ثبوتاً هیچ مانعی در برابر شمول ادله خمس نسبت به مانحن فیه نیست چون درست است که ادله خمس در صدد جعل و تشریح خمسنند لکن موضوع این ادله فائده است (مطلق الفائده)، یعنی کَانَ قضیه این است: «کلُّ ما افاد الناس فیجبُ خمسُه»؛ اگر موضوع ادله خمس مطلق فائده باشد، این هر چیزی که مصداق فائده باشد، را شامل می‌شود - یعنی ثابت می‌کند خمس را در هر چیزی که مصداق فائده باشد و ما یُملکُ بالخمس هم یکی از مصادیق فائده است. یعنی از حیث انطباق عنوان فائده بر ما یُملکُ بالخمس هیچ مانعی در برابر شمول ادله خمس نسبت به مانحن فیه نیست. بله اگر ما می‌خواستیم موضوع ادله خمس را خصوص ما یُملکُ بالخمس قرار دهیم، این اشکال ممکن بود پدید آید ولی اصلاً موضوع ادله خمس عنوان فائده است؛ حالا این عنوان یک مصداقش می‌شود ما یُملکُ بالخمس؛ ولی خصوص ما یُملکُ بالخمس در یک فرد و یک مصداق باعث نمی‌شود که بگوییم در موضوع ادله خمس، حکم اخذ شده تا محال لازم بیاید. موضوع ادله خمس فائده است و این فائده بر هر چیزی که منطبق گردد ادله خمس شامل آن می‌شود و مانحن فیه هم به عنوان یکی از مصادیق عنوان فائده مشمول ادله خمس قرار می‌گیرد.

**ثانیاً:** اصلاً ما حیث عنوان فائده را کنار می‌گذاریم ولی مسئله این است که آنچه که اینجا محل بحث ما است، این مال یا خمس یا زکاتی است که به مستحق داده شده؛ مثلاً فقیری است که این مال به عنوان خمس به او داده شده آنچه به این فقیر تملیک شده، یعنی آنچه که این فقیر مالک شده، یک ملکیتی است غیر از ملکیت امام و در طول آن است. یعنی کَانَ

اول این خمس به امام داده می‌شود یا به عنوان ملک شخصی یا به عنوان ملکیت منصب؛ در هر صورت اختیار این یک پنجم اموال به دست امام می‌افتد. امام این مال را به اهلش تملیک می‌کند. و مفروض هم ملکیت صاحبان حق است. فقرا وقتی این مال را از امام می‌گیرند مالک می‌شوند، پس ملکیت فقرا هر چند اینجا وجود دارد اما در طول ملکیت امام است. اصلاً به واسطه امام اینها مالک این مال خمس یا زکاتی شده‌اند؛ بنابراین از موضوع این ادله خارج می‌شوند چون ادله خمس در واقع وقتی خمس را ثابت می‌کنند و یک ملکیتی را برای امام قرار می‌دهند، دیگر خود آن ملکیت، مجعول به این ادله نیست. دلیل خمس می‌گوید خمس واجب است و برای امام هم هست، حالا اگر این توسط امام به صاحبانش مثل فقرا و سادات داده شد و گفتیم خمس در ما یملک بالخمس هم ثابت است، این دیگر در موضوع دلیل خمس اخذ نشده است چون در رتبه بعد از ملکیت امام به ملکیت فقرا و سادات در آمده است. آن چیزی که در اینجا می‌تواند مانع ایجاد کند این است که ما بگوییم با همین دلیل و بدون واسطه و مستقیم هم ملکیت فقرا نسبت به خمس ثابت می‌شود و هم وجوب خمس بر آنها، لذا اشکال اخذ حکم فی موضوع نفس الحکم پیش نمی‌آید چون به طور کلی ملکیت مستحق و فقرا و سادات، ملکیتی است غیر از ملک امام و در طول ملک امام؛ لذا اساساً داخل در موضوع ادله خمس واقع نمی‌شود. پس به نظر ما دلیل سوم هم ناتمام است.

#### دلیل چهارم: روایات

دلیل چهارم بر عدم تعلق خمس به «ما یملک بالخمس و الزکاة» است یعنی دلیل چهارم بر این مدعا روایات است. دو روایت در این مقام وجود دارد که باید ببینیم آیا این روایات می‌تواند مدعای مشهور را اثبات کند یا نه؟

#### روایت اول: مرسله حماد

قبلاً هم به این روایت اشاره کردیم. در یک بخشی از این روایت این جمله ذکر شده «و لیس فی مال الخمس زکاةً لأن فقراء الناس جعل ارزاقهم....»<sup>۱</sup>. نظیر این در تهذیب<sup>۲</sup> و استبصار<sup>۳</sup> هم نقل شده است.

در این روایت به صراحت فرموده در مال خمس، زکات نیست یعنی اگر به فقیری به عنوان خمس یک مالی داده شود، این متعلق زکات نیست. این روایت عدم زکات را در مال خمس ثابت می‌کند اما عدم خمس در مال خمس چگونه ثابت می‌شود؟ می‌فرماید از راه تنقیح مناط یعنی به همان ملاک و مناطی که در مال خمس، زکات واجب نیست، به همان ملاک در مال خمس، خمس هم واجب نیست؛ یعنی نه خمس باید دهد و نه زکات؛ زکات را که خود روایت تصریح کرده و خمس را هم ما از راه تنقیح مناط استفاده می‌کنیم.

#### بررسی استدلال به روایت اول

استدلال به این روایت هم محل اشکال است؛ برای اینکه طبق این روایت، زکات به خمس که مربوط به امام است و آنچه که در اختیار امام قرار می‌گیرد، متعلق نمی‌شود ولی اینکه ما بگوییم آنچه را که سادات هم می‌گیرند، این هم متعلق خمس نیست، از این روایت استفاده نمی‌شود. به عبارت دیگر کأنّ روایت اجنبیة عما نحن فیه. روایات بر مطلبی دلالت می‌کند و

۱. کافی، ج ۱، ص ۴۵۳. وسائل الشیعه، ج ۹، ص ۵۱۳، باب ۱ از ابواب قسمة الخمس، ح ۸.

۲. تهذیب، ج ۴، ص ۱۲۸، ح ۳۶۶.

۳. استبصار، ج ۲، ص ۵۶، ح ۱۸۵.

مدعا چیز دیگری است. مدعا این است: آن مالی که فقیر یا سید به عنوان خمس یا زکات می‌گیرند متعلق خمس نیستند اما آنچه که این روایت دلالت می‌کند عدم تعلق خمس یا زکات به آن مالی است که به عنوان خمس به امام داده می‌شود. وقتی امام به عنوان منصبش این مال را می‌گیرد، طبق این روایت او دیگر نباید خمس دهد. نهایت چیزی که از این روایت استفاده می‌شود عدم تعلق خمس به آن اموالی است که به عنوان امام به امام داده می‌شود و در اختیار او قرار می‌گیرد. البته این معنایش این نیست که امام به طور کلی نباید خمس دهد؛ امام هم در اموال شخصی‌اش چه بسا باید خمس دهد کما اینکه واجب است بر او که نماز بخواند و روزه بگیرد. امام به عنوان یک مکلف همه واجبات را باید انجام دهد. اینجا هم همین‌گونه است؛ آن بخشی از اموال امام که شخصی است (مثلاً سودی را از طریق زراعت بدست آورده)، هم خمسش واجب است و هم زکاتش واجب است.

به هر حال آن چیزی که روایت نفی می‌کند، عدم خمس و زکات و اموالی است که به عنوان خمس و زکات به امام داده می‌شود اما این لزوماً به این معنا نیست که اگر خمس یا زکاتی هم به فقیر یا سیدی داده شد او هم مستثنی است و خمس ندارد. خلاصه دلیل یک چیز را اثبات می‌کند و مدعا چیز دیگری است.

**بحث جلسه آینده:** روایت دوم ان شاء الله در جلسه آینده بررسی خواهیم کرد.

«الحمد لله رب العالمین»